

بِسْمِ  
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



ستارگان حرم کریمه

۵

شهید جواد عابدی



سرشناسه : قربانی ، مهدی ، ۱۳۶۵ -  
 عنوان : شهید جواد عابدی  
 گردآوری و تدوین: مهدی قربانی  
 مشخصات نشر : قم : حماسه یاران، ۱۳۹۳ .  
 مشخصات ظاهری: ۷۲ ص. [جیبی] : مصور  
 فروست : ستارگان حرم کریمه : ۵  
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۱۶-۷-۴  
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا  
 موضوع : عابدی ، جواد ، ۱۳۶۵-۱۳۴۰  
 موضوع : جنگ ایران و عراق، ۱۳۶۷-۱۳۵۹ - شهیدان - خاطرات .  
 موضوع : شهیدان - ایران - بازماندگان - خاطرات .  
 شناسه افزوده : موسسه فرهنگی حماسه ۱۷ (قم) .  
 رده کتبی: ۱۳۹۳، ۱۳۶۵/ع۲۴۵/DSR  
 رده دیویی: ۹۲۰/۸۴۲/۰۸۵۵  
 شماره مدارک : ۲۸۷۱۹۲۲

۵



شهید

## جواد عابدی

فرمانده تیپ ۲ لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب علیه السلام

ولادت: قم، ۱/۱/۱۳۴۰

شهادت: عملیات کربلای پنج، شلمچه ۱۳/۱۲/۱۳۶۵

( تهیه و تنظیم: موسسه فرهنگی حماسه ۱۷ )

نویسنده مهدی قربانی سرپرست نویسندگان زهره شریعتی

ناشر انتشارات حماسه یاران

مدیرهتیری و طراح گرافیک هادی معزی

صفحه آرا محمدحسین همدانیان چاپ زیتون نوبت چاپ اول - تابستان ۱۳۹۴

شمارگان ۲۰۰۰ نسخه قیمت ۲۵۰۰ تومان

قم . بلوار محمد امین . کوی شهید علی سلطانی (شماره ۱۰) . پلاک ۲۰

www.hamaseh17.ir

۰۹۱۰۱۵۵۹۰۱۰ ۰۲۵ ۲۲۹۴۱۷۶۴





## پیش‌گفتار

قم، سرزمینی است که مردمانش در طول تاریخ تشیع همواره مورد تکریم اهل بیت بوده‌اند و آن پرچم‌داران هدایت، این شهر را حرم خویش خوانده‌اند و فرموده‌اند: «إِنَّ لَنَا حَرَمًا وَهُوَ بَلَدَةُ قَمٍّ...»<sup>۱</sup>. شهری که بی‌تردید در تمامی حوادث قرن اخیر نقش بسزایی داشته است؛ از انقلاب مشروطه گرفته تا قیام پانزده خرداد و قیام ۱۹ دی ۱۳۵۷ که خاستگاه انقلاب شکوهمند اسلامی شد.

امام همیشه در یاد نیز، در سخنانی ششم شهریور ۱۳۵۹ در دیدار با مردم قم فرموده‌اند: «قم حرم اهل بیت است... از قم، تقوا، شجاعت، شهامت و همه فضائل به همه جا صادر می‌شود و صادر خواهد شد... من هر جا باشم، قمی هستم و به قم افتخار می‌کنم. دل من پیش قم است و قمی.»<sup>۲</sup>

مجموعه «ستارگان حرم کریمه»، روایت سرداران و

فرماندهان این دیار است. دل باختگانی که در سایه همیشه زلال کوثر اهل بیت، حضرت معصومه علیها السلام رشد و تعالی یافتند و زندگی شان سراسر عطر و بوی اسلام ناب محمدی گرفت. آنانی که در کارزار دفاع مقدس، نمونه کامل یک مجاهد فی سبیل الله شدند و الگویی برای همه آزادی خواهان جهان.

از آن روزها، سال هاست که گذشته. نه دیگر از صدای آژیر خطر خبری هست نه از بمباران، نه اعزامی هست و نه خبر از شهادت و اسارت و مجروحیت رزمنده ای؛ و چه حیف اگر آن همه میراث معنوی و گران بهای جنگ، به نسل امروز و نسل های آینده انتقال نیابد و اینان ندانند شهری که در آن زندگی می کنند، چه شیر زنان و دلیر مردانی داشته و دارد.

تلاش کردیم تا نگارگر گوشه ای از سیره و سبک زندگی اسطوره هایی از تبار ایثار و سرفرازی از جنس گمنامی باشیم. شاید راه و رسم بندگی را از ایشان بیاموزیم و روح و جان خسته مان در کوی محبت شان



نفسی تازه کند.

امید است همت والای شما تلاش ناچیز ما را حمایت  
و پشتیبانی کند، تا گام‌های بعدی را استوارتر از  
پیش برداریم. صمیمانه سپاس‌گزار کوشش خالصانه  
همکارمان، آقای مجید اسکندری هستیم که یاری‌گر  
ما در تحقیق و پژوهش این کتاب بودند.

موسسه فرهنگی حماسه ۱۷

---

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۶.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۶۵.

## زدگے نامہ

شکوفہ‌های درختان بهاری باز شده بود که صدای گریه‌ی سومین پسر خانواده، لبخند را نشان روی لب‌های مادر. بی آزار بود از بچگی. با کسی دعوا نمی کرد. مدرسه که رفت، همه‌ی تکلیف‌هایش را سر وقت انجام داد. وقتی بزرگ‌تر شد، تکلیف، یاری بت شکنی بود که می‌خواست با انفجار نور در سیاهی دنیای گریزان از معنویت، دین را حیات تازه‌ای ببخشد. از پس این تکلیف هم خوب برآمد. می‌دانست یک دست صدا ندارد. دستی شد در کنار دیگر دست‌ها تا در بهمن ۵۷، صدای فروپاشی حکومت ژاندارم امریکادر منطقه را به گوش جهانیان برساند.

هنوز چیزی از پیروزی نهضت مردمی امام خمینی رحمته‌الله نگذشته بود که مناطق مختلف مرزی کشور دست‌خوش آشوب گروهک‌های تجزیه طلب شد. آن روزها لباس سبز سپاه را بر تن داشت و همراه پاسداران انقلاب اسلامی آمد توی صحنه.

روزی که ارتش صدام مغرورانه و با رویای فتح چندروزه‌ی تهران، ماشین‌های جنگی‌اش را از مرزهای کشور عبور



داد، مثل دیگر جوان‌های غیرتمند این کهن بوم، نشستن غبار خاک وطن بر چکمه‌های مزدوران بعثی را تحمل نکرد. سر از تیپ ۱۷ در آورد و واحد ادوات. کنار جواد دل آذر به سلاح و قبضه‌ی تیپ سر و سامان داد. آرام آرام رشد کرد تا رسید به فرماندهی گردان امام سجاد علیه السلام؛ گردانی که چه خط‌شکن بود، چه تثبیت‌کننده‌ی خط پدافندی، برایش فرقی نمی‌کرد. می‌خواست کار جنگ راه بیفتد.

حجب و حیا را همیشه می‌شد در چهره‌اش دید، اخم را ولی هرگز. آرامشی که داشت حتماً از یاد خدا بود. هیچ کدام از صحنه‌های سخت کارزار در «والفجر چهار»، «خیبر»، «بدر» و «کربلای پنج» قلب مطمئنش را طوفانی نکرد؛ قلبی که انگار گره خوردنی نبود به دنیا. رخت دامادی نتوانست پابندش کند. روز خواستگاری حرف‌هایی زده بود که نشان می‌داد خیلی نمی‌شود روی ماندنش حساب کرد.

فرمانده محور هم شد، اما همان «مخلص همیشگی بچه بسیجی‌ها» باقی ماند. یک پارچه آقا بود. یاد ماندگار ذهن هم‌زمانش همین آقای اوست. هنوز هم نمی‌توانند اسمش را بدون «آقا» بر زبان بیاورند. فرمانده‌ای که ظهر آن روز، آتش شلمچه گلستان شد برایش؛ جواد عابدی.

۱

کارِ خانه می‌کرد. از رفت و روب گرفته تا آوردن آب از آب انبار. کافی بود مادرش لب تر کند و چیزی بخواهد، از زیر سنگ هم که شده، پیدا می‌کرد و می‌آورد.





جمعه‌ها می‌آمد کنار دستم توی مغازه میوه‌فروشی.  
هیچ‌وقت نشد جلو بایستد و مشتری راه بیندازد.  
می‌رفت ته مغازه، جعبه‌های میوه را می‌گشت؛ لک‌دار  
و خراب‌ها را سوا می‌کرد. نمی‌خواست توی چشم  
باشد، از همان روزها.



دیپلمش را گرفت. یک روز آمد خانه و گفت «بابا، سپاه با دستور امام علیه السلام تشکیل شده. اسم نوشته‌م. اگه شما راضی نیستی، می‌رم انصراف می‌دم.» گفتم «نه بابا جان. تو بیست سالته. بزرگ شدی. خودت می‌دونی چی صلاحته.» پاسدار اسلام شد و انقلاب.





نماز اول وقتش ترک نمی‌شد. با جماعت هم  
می‌خواند. قم بود یا منطقه فرقی نمی‌کرد، صدای  
اذان که بلند می‌شد، می‌گشت دنبال نماز جماعت.



توی جمع اسم رزمنده‌ای را آوردم که برخوردار درستی  
با من نکرده بود. به حساب خودم داشتم گله می‌کردم  
ازش. جواد سریع بلند شد و گفت «این جا دیگه  
نمی‌شه نشست.» بیزار بود از غیبت.





هیچ وقت نتوانستم زودتر بهش سلام کنم. همیشه  
پیش دستی می کرد.



روی آمادگی جسمانی اش کار می‌کرد. در خانه  
میل داشت و تخته شنا. از تقویت روحش هم غافل  
نمی‌شد. کتاب‌های مذهبی مطالعه می‌کرد و نوارهای  
سخنرانی آقایان روحانی را گوش می‌داد. یک ساک  
داشت پر از این جور نوارها.





عملیات محرم غنائم زیادی از دشمن گرفتیم. جواد  
مسئول ادوات تیپ بود. خط که آرام می گرفت بی کار  
نمی نشست. مشغول نظافت سلاح‌ها می شد. وارد هم  
بود. بررسی شان می کرد تا اگر گیری دارند برطرف  
کند. می گفت «این‌ها، دیگه برای جمهوری اسلامیه.  
باید نگه‌داری شون کرد.»



وقتی مسئول ادوات شد، برای تکمیل نیروهایش دقت زیادی به خرج داد. کار با ادوات آدم خودش را می‌خواست. دنبال افرادی رفت که کار بلد باشند. نمی‌خواست مهماتی که با پول بیت‌المال تامین می‌شد، از روی ناواردی هدر برود.





از طرف لشکر ماشین گذاشته بودند در اختیارش.  
گفتم «تو که ماشین زیر پاته، بیا بریم آبادان یه گشتی  
بزنیم توی شهر.» گفت «با این ماشین نمی شه رفت؛  
بیت‌الماله. می ریم سر جاده سوار می شیم، اون جا  
ماشین زیاده.»



می‌گفت «هوای بچه بسیجی‌ها را رو داشته باشید.  
اگه تنها کاری که به عنوان مسئول می‌تونید بکنید،  
گوش دادن به حرف‌هاشونه، دریغ نکنید.» یک  
وقت می‌دیدیم نیم ساعت ایستاده پای درد دل یک  
بسیجی.



## ۱۲

هیچ وقت ژست فرماندهی به خودش نگرفت. قاطی  
بسیجی‌ها و کادر گردانش می‌نشست. دستور که  
می‌داد، نیروها از جان و دل اطاعت می‌کردند. نه به  
این خاطر که فرمانده است، می‌خواستندش.

## ۱۳

در بدترین شرایط هم که بود، نه بلند صحبت می کرد،  
نه سر کسی داد می کشید. اگر هم کاری داشت  
می رفت کنار طرف، حرفش را می زد و برمی گشت. از  
دور صدا نمی زد.



## ۱۴

جوش نمی‌آورد. عصبانیت توی کارش نبود. سختی‌ها، کاسه‌ی صبرش را لبریز نمی‌کرد. همیشه تصمیم‌هایی که می‌گرفت، با حوصله بود و عاقلانه. تصمیم‌هایی که زیر فشار لحظه‌های پر اضطرابِ عملیات، کارایی خودش را بیشتر نشان می‌داد.

## ۱۵

جلسه تدارکات گردان، بعد از بسم الله گفت «راضی  
نیستم برید با ترفند، بیشتر از اون چیزی که سهم  
گردان هست بگیرید. من و خودتون رو مدیون نکنید.  
هر چیزی هم که گرفتید، توزیع کنید توی گردان.  
انباردار نیستید که.»



۱۶

توی سنگر یا جمعی که دور هم بودیم، اگر کسی  
می آمد، بلند می شد دست می داد و احترام می کرد.  
همه را از خودش بالاتر می دید.

۱۷

سرسفره که می‌نشستیم، کناره‌ی نان‌ها را هم  
می‌خورد. با این کارش به بقیه می‌فهماند اسراف  
نکنند. درس اخلاق را عملی می‌داد، نه زبانی.





می گفت «نکنه از کسی عصبانی شدید، حرف  
نامربوط بزنید. دنیا و مال دنیا ارزش نداره.» خودش  
که عصبانی می شد، استغفرالله می گفت، از جا بلند  
می شد و قدم می زد.

## ۱۹

خواستیم برایش آستین بالا بزنیم، زیر بار نرفت.  
می‌گفت «هر وقت جنگ تموم شد زن می‌گیرم.»  
امام علیه السلام که فرمودند رزمنده‌ها ازدواج کنند، آمد و  
گفت «برید برام خواستگاری. حالا که امام فرموده‌ن،  
تکلیفه.»





از منطقه نامه نوشته بود که «ده هزار تومان خمس  
اموالم را بدهید به آقای مشکینی و رسید بگیرید.»  
رفتم خدمت‌شان. نامه‌ی جواد را که خواندم، گریه  
کردند؛ از این که یک جوان رزمنده هم جانش را توی  
جبهه‌ها کف دست گرفته، هم از دادن خمس مالش  
غافل نیست.



خلافی اگر از نیرویی سر می‌زد، توی جمع نمی‌آورد به  
رویش؛ یک گوشه تذکر می‌داد. هر وقت هم می‌گفتی  
«فلانی مشکل داره»، می‌گفت «خودم می‌دونم. ولی  
نمی‌شه بهش بگی از جبهه برو یا از گردان بیرونش  
کرد.» با مدارا می‌آوردش توی راه.



## ۲۲

مسئول بود و می توانست در حد ضرورت از امکانات  
لشکر استفاده کند؛ اما یک موقع می دیدی پول هایی  
واریز شده به حساب لشکر. کار خودش بود. برای  
همان استفاده ی مجاز هم احتیاط می کرد.

## ۲۳

از جبهه که می آمد، بند نمی شد توی خانه. گفتم  
 «پسر جون، تو برای ما هم هستی. یه شب محض  
 رضای خدا پیش ما باش.» خندید و گفت «نیاز انقلابه  
 بابا. باید برم» پرسیدم «مگه تو چه کاره‌ی انقلابی؟  
 همیشه که همین رو می گی.» جواب داد «اگه خدا  
 قبول کنه، یه بسیجی.»



## ۲۱۹

وقتی توی شهر اعلام می شد جبهه نیاز به کمک دارد، هر چه در خانه بود را جمع می کرد و می برد. پتو، چراغ یا داروهای استفاده نشده. یک بار گفت «مردم یه کیلو قند که زیاد میارن، می دن به جبهه، شما هم کمتر مصرف کنید بقیه ش رو بفرستید منطقه.»

## ۲۵

ترکش خورده بود کنار قلبش. چند روزی بیمارستان بستری شد. می‌گفتند رفتنی است. عمرش به دنیا باقی بود؛ اما مجروحیت، دستش را از کار انداخت. وزنه‌ی نیم کیلویی را هم نمی‌توانست بلند کند. با این حال دلش شور جبهه را می‌زد. مجبور شد توی شهر بماند. مسئولیت اعزام نیروها افتاد گردنش. خیلی دوام نیاورد. می‌گفت «کار من، جای من، جبهه ست؛ نه این جا.»



## ۲۶

با یک دست لحاف سنگین را کشان کشان آورد  
انداخت روی مادر و گفت «از صبح تا شب زحمت  
می‌کشه، حالا هم که خوابیده، سرما بخوره؟!»

## ۲۷

دست مجروحش هنوز آویزان به گردنش بود که آمد  
توی عملیات. تا دیدمش، گفتم «تو که هنوز دستت  
خوب نشده. بهتره برگردی عقب.» خندید و گفت «ما  
هستیم، مگر این که حضرت امام بفرمایند برگردید.»



## ۲۸

آتش دشمن، و جب به و جب تپه را شخم می زد.  
پشتیبانی قطع شده بود. با هم توی سنگر بودیم روی  
دامنه. زیر حجم سنگین آتش، خنده روی لبش بود.  
آرام و خون سرد می گفت «نترس، هیچ خبری نیست.  
این ها همه هیاهو و سر و صدای بی خوده.»

## ۲۹

می توانست صبحگاه شرکت نکند. فرمانده بود و کسی مؤاخذه اش نمی کرد؛ اما همیشه زودتر از همه می رفت میدان صبحگاه. می گفت «مگه من با بسیجی ها فرق دارم؟ شاید رنگ لباس هامون فرق کنه، ولی هم اون ها داوطلب اومدن، هم من.»





کم پیش می‌آمد سخنرانی کند. این کار را بیشتر می‌سپرد به معاون گردان. تنها شب‌های عملیات برای توجیه نیروها و تقویت روحیه‌شان، چند کلامی صحبت می‌کرد. وقت سخنرانی نگاهش را نمی‌دوخت به نیروهایش. کلامش را با این آیه شروع می‌کرد «ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین.»

## ۳۱

سد دز بودیم. گرمای تابستان کلافه‌مان کرده بود. پول جمع کردیم تا از دزفول خربزه بخریم. رفتیم اجازه بگیریم که گفت «شرط داره. وقتی آوردید باید به همه بدید، نه فقط گردان خودتون.» موقع تقسیم خربزه‌ها آمد ایستاد بالای سرمان و گفت «اول گردان‌های دیگه، اگه چیزی موند سهم بچه قمی‌ها.» نمی‌خواست شهرستانی‌های لشکر خیال کنند بین قمی‌ها و بقیه فرق می‌گذارد.



## ۳۲

جاذبه‌ای که داشت، کافی بود تا اگر پایت به گردانش باز شد، دل کندن سخت بشود برایت. روی همین حساب است که وقتی سابقه‌ی چند ساله‌ی بعضی رزمنده‌ها را نگاه می‌کنی، فقط توی گردان امام سجاد علیه السلام بوده‌اند و بس. هنوز هم افتخار می‌کنند به بودن در کنار جواد عابدی.

## ۳۳

مهدی زین‌الدین خوب شناخته بودش. پدافند در ضلع غربی جزیره را داد دست او و گردانش. جواد، هم دنبال اسم و رسم نبود، هم صبور بود و خویشان دار؛ مهم‌ترین ویژگی‌هایی که یک فرمانده گردان نیاز داشت برای تثبیت خط پدافندی، برای دفع پاتک‌های بی‌امان دشمن.



## ۳۴

دشمن پشت سر هم پاتک می کرد و بچه‌ها با مهمات کمی که داشتند، مقاومت می کردند. حجم آتش گاهی به اندازه‌ای بود که نمی شد تکان بخوری. آقا جواد مثل کوه ایستاده بود و با آرامش نیروها را هدایت می کرد. گفتم «آتیش سنگینه، منطقه وضع خوبی نداره.» گفت «عیبی نداره، جنگه دیگه؛ خدا هم ما رو ساخته برای جنگ. نیرو که هست، روحیه هم که هست، پس مشکلی نداریم.»

## ۳۵

آتش از زمین و آسمان می ریخت. عراق فشار می آورد  
 برای شکستن خط. توی این شرایط بحرانی ارتباط  
 بی سیم هم قطع شد. درگیری ها تن به تن شده بود.  
 تیر و ترکش نیروها را مجروح می کرد و شهید. ارتباط  
 که برقرار شد، خودش آمد روی خط و گفت «مقاومت  
 کنید. من فوری خودم رو می رسونم.» چند تا راه کار  
 هم داد که گره کار را باز کرد. وقتی آمد، خط جان  
 گرفت و تثبیت شد.



۳۶

سرِ نترسی داشت. دوستانش هم همین را می گفتند  
«در پیش روی‌ها اولین نفر بود، در عقب‌نشینی‌ها  
آخرین نفر.»



نماز صبح را خواندیم. حال و هوای مقرر با روزهای پیش فرق داشت. پرچم‌های سیاه، صورت درهم فرماندهان و دستپاچگی شان نشان می‌داد اتفاقی افتاده. جواد که آمد، خبر شهادت مهدی زین‌الدین و برادرش را داد. بغض راه گلویش را بسته بود. گریه کرد؛ اما فوری مسلط شد به خودش. گفت «برادرا، زین‌الدین رفت، اما دیگران که هستن. هدفش که هست. ما باید با قدرت روی پای خودمون بایستیم و جلوی دشمن رو بگیریم. آقا مهدی هم اگه بود، همین رو ازمون می‌خواست.»



## ۳۸

عاشورای دو، چند ماهی کنارش بودم. غذا که می آمد، اول همه بلند می شد برای پهن کردن سفره. همه که می خوردند، باز اولین نفر بود برای جمع کردن. خاکی بودنش داد می زد بسیجی است؛ پیش از آن که فرمانده باشد.

## ۳۹

تا فرماندهان تمام و کمال به منطقه توجیه نمی شدند، دلش آرام نمی گرفت. نمی خواست فرمانده ای که مسئول جان رزمنده هاست، چشم و گوش بسته بزند به خط دشمن. پیش از عملیات بدر با قایق از لابه لای نزارهای هورالهوریه رفتیم سمت خط دشمن. موبه مو منطقه را توضیح داد. آن قدر آرام و مسلط که وقتی رسیدیم پای خاکریز، همه توجیه بودند به عملیات.





پاتک‌های سنگین عراق، اوضاع باغ رضوان شلمچه را حسابی ریخته بود به هم. پیش‌روی قدم به قدم و کند انجام می‌شد. حاج محمود اخلاقی\* مجروح شد و مسئولیت خط افتاد روی دوش جواد. آن روز کنار هم نشسته بودیم. داشتم جواب بی‌سیم را می‌دادم که راکت هلی‌کوپتر خورد توی سنگر. چیزی نفهمیدم. وقتی گرد و غبار خوابید نگاهم افتاد به جواد. راحت و بی‌دغدغه خوابیده بود، مثل همیشه.

\* فرمانده عملیات لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) که در تاریخ ۱۳۶۷/۵/۷ در عملیات مرصاد به شهادت رسید.

وصیت نامه

ای حی سغیر الود کر بلا بنوریم تا تو را طاری کنیم سهم به خون پاکت که آنروز که داده ایم و آن همه ایم تاهم ندای تو  
 لیلی لولیم و دمی تو را ما ری دهیم و با ما طرح بر سفت بر خیزیم در یک دست سلاح و در دست دیگر قرآن را  
 بر می گیریم و به دشمن لیلی و خون خوار عملی بریم و آنجا را بر دیار عدم می نرسیم و اگر در ای بیچاره لایق  
 سغیر سدر را دادند ما هم در امانت سغیر ستم زیرا سفادت را سفادت می دانم  
 هر در پیور و صا در عزیزم آری سغیر ستم ناراحت نباشید زیرا می بختلف الهی خود عمل کرده ام و راهی آنکه  
 امام حسین بر آن عمل کرده ام همان راه را دنبال می کنم و اگر خواستید گویید که غریب امام حسین در دو  
 عاشورا و یمنه های یمن او گریه کنید زیرا عاجوزند که در آن زمان مجرای که اسلام در خطر نابوری بود قائم کرده  
 و با خون خود اسلام را از خطر نجات دادند و این اسطی که هم آنروز تو و دیگران در پناه آن زندگی  
 یالیند عز خون آن عفاست و قرآن در راهی بر مصیبتی به حقی و اربری شود  
 شیعی می فرماید الذی إذا أصابهم مصیبة قالوا انا لله و انا الله لا حول

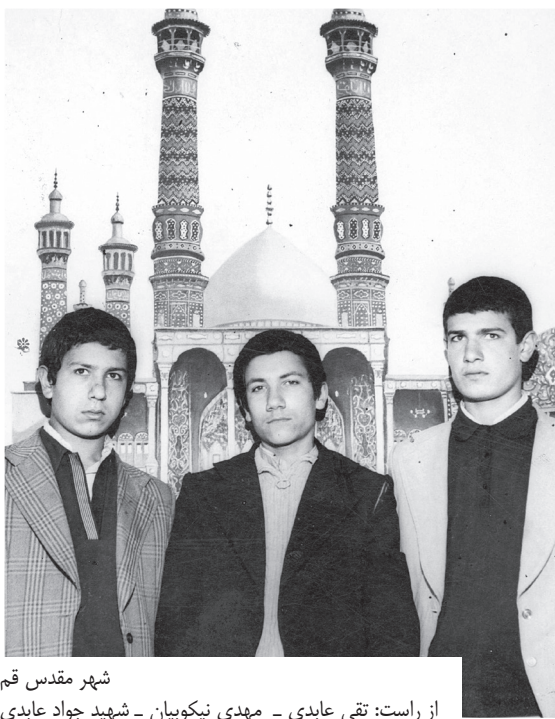


سبباً یا آنکه آنقدر که چون پیشی که تا گزاری بر میان رسد که نیند مال الله از آن خوار بندیم و ما بسوی او باز می گردیم  
 و هستی داریم یا خالوده خودم بر آراء و عقاید خودم و چون بر او <sup>حقیق</sup> و چون بر او <sup>حقیق</sup> که راه سل او دادند و خدا را از او پیشی نکنند و ما هم از آنها  
 نماندیم و گوییم بر فرمان او با بسیم و هر کاری که آید گفت آن عجلانند و موافق دشمنان نیز با بسیم نه بر آفتاب  
 صدمه ترسیم مردم خوبی داریم قدر مردم را برانند مردم خوبی هستند ملت بجایی هستند که همه چیز بخندار  
 اسلام هستند آن علی عهدی که قدر سال و مثال دنیا هستند نصیحت لیسند نه هر چه جمع گشته بر اندازند  
 نزعی که خواهد توانست جمع گشته و با بر نگذارند بروند پس بر آن خیزت بنهینید که دنیا مزعمه اکثر است  
 است طوری بنا بر آنکه در زمین است در صفا و صبر با همه از جوانان عزیز خود تمام در میان  
 به طور مثال شریک است و خورشیدها را با ساری نمایند هم خصوصاً از برادران و سپاهیان و بعضی که  
 خیب امروز بر دست شماست اسلامی هستند که می خواهند با سر و کردن شما خیب را بر سر بیایند  
 به طور مثال شریک است و دست است آنها را روکنید و خیب را بر جمع مسلمانی بر تمام رسند  
 و مسئله دیگر اینکه جمیعها را چه می توانند از حدیثها بر لیسند زیرا ما هر چه سخنیات و احکامات تطایق کرده ایم  
 بر آنها زده دشمنان نخواهیم داشت پس محنتیست را بخوابید و او را می بقوی و از همه دور کنید  
 تا خدا نظری کند و اگر آنگونه با کارهای عجز پیشی بود .

---

**به روایت تصویر**

---



شهر مقدس قم

از راست: تقی عابدی - مهدی نیکوبیان - شهید جواد عابدی



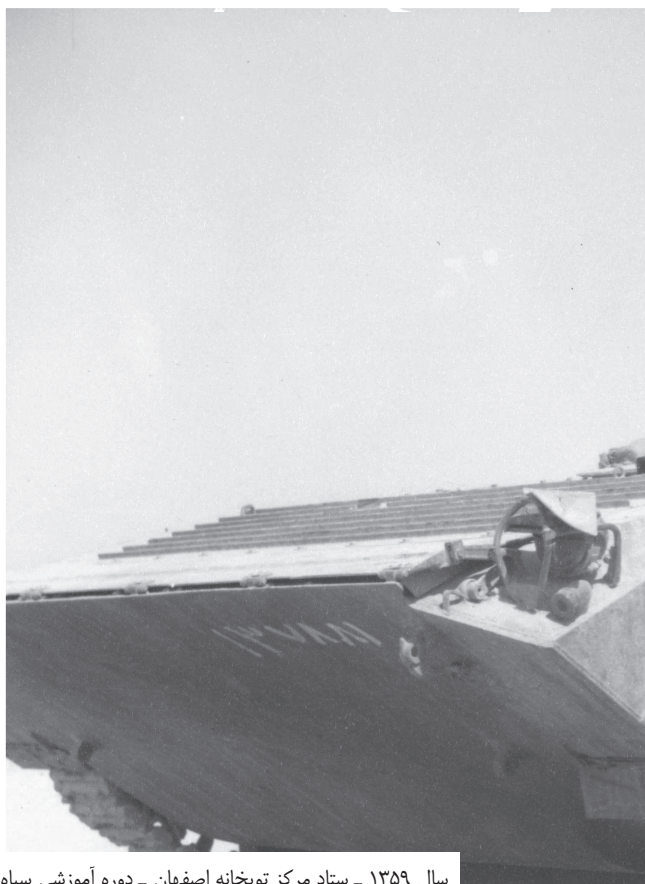


مشهد مقدس - آرامگاه نادرشاه  
شهید جواد عابدی - تقی عابدی

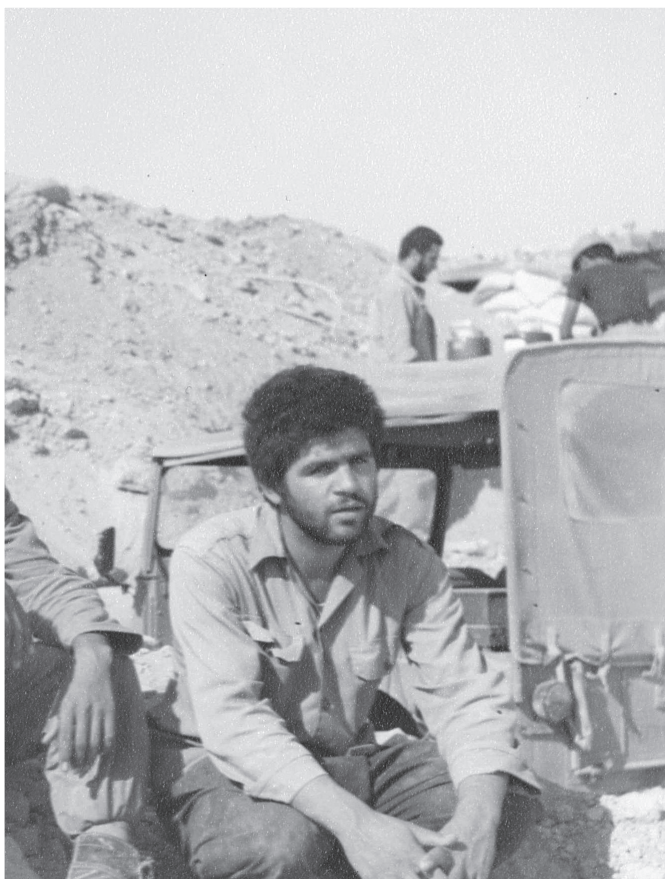
02



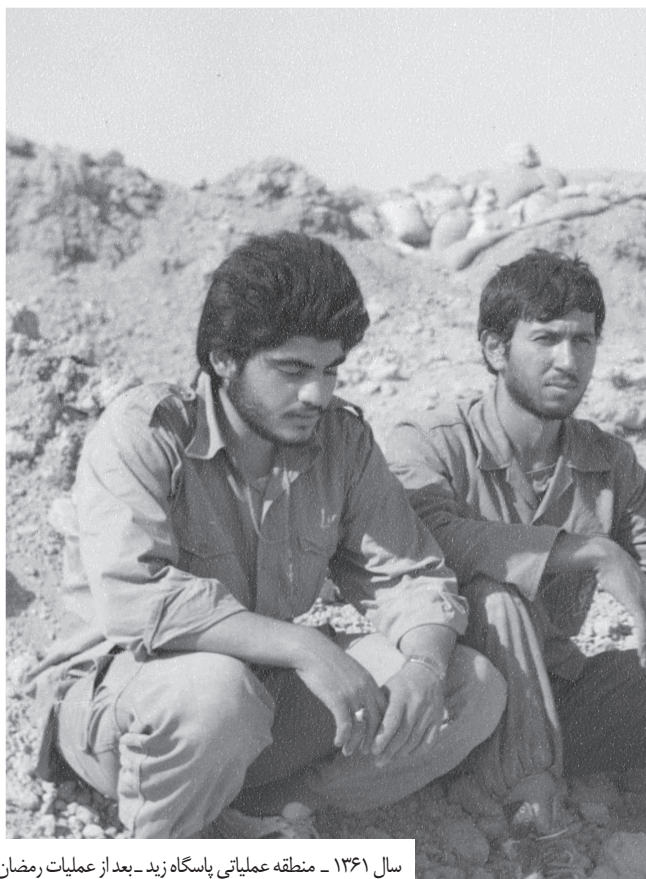




سال ۱۳۵۹ - ستاد مرکز توپخانه اصفهان - دوره آموزشی سپاه







سال ۱۳۶۱ - منطقه عملیاتی پاسگاه زید - بعد از عملیات رمضان







سال ۱۳۶۲ - مقرر تاکتیکی لشکر ۱۷ - دزفول







مقر لشکر - انرژی اتمی - برادر جساس - شهید جواد عابدی







مقر لشکر - انرژی اتمی

شهید جواد عابدی در کنار رزمندگان گردان امام سجاد علیه السلام







ایستاده از راست: محمود لاله - شهید جواد عابدی - علی جانی - یدالله حسینی - حسین محمدی - شهید یحیی صحرایی  
 نشسته از راست: عباس حسینی - احمد لاله - شهید قاسمی - حمزه ای



دی ماه ۱۳۶۲

از راست: موسی فتحی - شهید جواد عابدی - ابوالفضل شهمی





مقر لشکر - انرژی اتمی  
شهید جواد عابدی - سید مرتضی روحانی







تابستان ۱۳۶۲ - منطقه آموزشی جفیر  
گردان امام سجاد علیه السلام در حال رزمایش گردانی

---

**راویان:**


---

پدر : ۶۳/۴۲/۳۲/۰۲/۹۱/۸۱/۷/۳/۲/۱

برادر : ۷۳/۱۳/۰۳/۷۲/۵۲

۶۲: خواهر

۳۱/۰۱/۴ : محمدرضا خوش‌رفتار

۶۱/۵ : اکبر عطایی

۶ : محمد علی ابراهیمی

۹۲/۱۲/۸ : تقی جعفری

۹ : جواد متقیان

۵۳/۲۳/۷۱/۵۱/۴۱/۱۱ : عباس حسینی

۸۲/۲۱ : تقی حسنی‌منش

۲۲ : سردار غلام‌رضا جعفری

۴۳ : علی مالکی نژاد

۹۳/۸۳ : سردار احمد فتوحی

۰۴ : علی حاجی‌زاده

۳۳ : حسین کاجی

---

**منابع:**


---

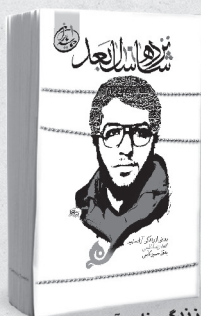
۱. علمداران سرفراز، ج ۱، تقی متقی، حسین صنعت‌پور

امیری، انتشارات ستاد یادواره سرداران شهید لشکر ۱۷

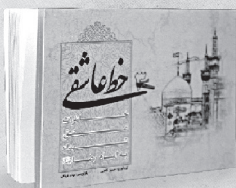
علی بن ابی طالب (ع)، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۲. اسناد و مصاحبه‌های موجود در موسسه فرهنگی حماسه ۱۷.





زندگی نامه آزاده  
شهید محمد رضا شفیعی



خطوط عاشقی ۳  
خاطرات عشق شهدا به امام رضا

## تازه‌های نشر حساسه یاران

مجموعه کتاب‌های ستارگان حرم کریمه  
سرداران شهید استان قم

### سری دوم

- شهید محمد جواد دل‌آذر
- شهید جواد عابدی
- شهید علی آخوندی
- شهید علی اصغر امینی بیات
- شهید محمد حسین کبیری
- شهید عباس اکبری
- شهید اکبر خردپیشه شیرازی
- شهید علی اسکندری
- شهید اکبر غلام‌پور
- شهید سید محمد ابراهیم جنابان

### سری اول

- شهید مهدی زین‌الدین
- شهید اسماعیل صادقی
- شهید محمد بنیادی
- شهید جعفر حیدریان
- شهید مصطفی کلهری
- شهید علی اکبر نظری ثابت
- شهید احمد کریمی
- شهید مجید زین‌الدین
- شهید علی رضا محمدی فردویی
- شهید عباس عاصمی

کتابهایی که به زودی  
از نشر حماسه یاران منتشر می شود

## کتاب جامع زندگی نامه و خاطرات سردار شهید مهدی زین الدین

ادامه مجموعه کتابهای ستارگان حرم کریمه

- |                            |                          |
|----------------------------|--------------------------|
| شهید ناصر جام شهریاری      | شهید محمود منتظر         |
| شهید سید احمد نبوی         | شهید غلام علی ابراهیمی   |
| شهید محمد اویسی            | شهید علی بیطرفان         |
| شهید سید محسن روحانی       | شهید سید محمدرضا فیض     |
| شهید سید محمد میرقیصری     | شهید عبدالله معیل        |
| شهید محمد حسین شیخ حسینی   | شهید عباس کروندی         |
| شهید سید حسین سعیدی        | شهید محمود احمدی تبار    |
| شهید محمود شاهی            | شهید علی اکبر جمراسی     |
| شهید عباس حاجی زاده        | شهید محمد جواد فخاری     |
| شهید حسین قاسمی            | شهید جواد حاجی خداکرم    |
| شهید سید محمد علوی         | شهید محمد حسین ملک محمدی |
| شهید غلام علی محمدی فردویی | و ...                    |

## مجموعه کتابهای

سرداران لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب

- |                      |                    |
|----------------------|--------------------|
| شهید بهرام شیخی      | شهید رضا حسن پور   |
| شهید امیر حسین ندیری | شهید رحیم آنجفی    |
| شهید حسین ساعدی      | شهید کاوه نییری    |
| شهید حمیدرضا محمدی   | شهید محمود اخلاقی  |
| شهید مهدی نظرفخاری   | شهید یوسف سجودی    |
| شهید مهدی نصری       | شهید حسن الله دادی |